

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم خدمت آقایان که بحث ما راجع به روایاتی بود که اصطلاحاً معروف به اخبار علاجیه است و عرض شد که این روایاتی که در باب تعارض است ما از قدیم راجع به این ها مطلب داشتیم، حالا این بحث تعارض چون یک بحث دامنه داری است و خیلی هم در این ایام کرونا عقب و جلو شده، یک کلیاتی می خواهد که ان شا الله بعد، امروز دیگه به کلیاتش نمی رسم، عرض کردیم آنچه که اجمالاً می شود الان مطرح کرد این است که آنچه که از پیغمبر اکرم صلوات الله و سلام الله علیه نقل شده روایات متعارض از خود ایشان نقل نشده یعنی از پیغمبر نه ما و نه اهل سنت روایت نداریم که به حضرت عرض کرده باشند روایات شما معارض است، این حدیث شما با یک حدیث دیگه معارض است پس چه کنیم؟

اولین تعارض هایی که از ایشان نقل شده از زمان صحابه است، در همین کتاب سلیم ابن قیس معروف از امیرالمومنین راجع به اختلاف حدیث سوال شده، حالا عرض کردیم اینها دیگه شرحش را چون سابقاً عرض کردیم وارد نمی شویم و تدریجاً حتی در قرن اول هم نسبتاً تعارض کم است و مشکلات تعارض از راه دیگری حل می شود، چون یک بحث کبروی است ما عرض کردیم دیگه در قرن اول و تا نیمه های قرن دوم، دقت بفرمایید، تا نیمه های قرن دوم احادیث اگر نقل می شد از زاویه فقاقت بود یعنی اگر مثلاً فقیهی مخصوصاً فقه های اهل مدینه و فقه های سبعه ای که در مدینه بودند، یکی هم پدر خانم امام باقر و جد مادری امام صادق قاسم ابن محمد، این قاسم پسر محمد ابن ابی بکر معروف است، در بین اهل سنت معروف به قاسم ابن محمد است، مراد ایشان است و امام باقر داماد ایشان است. ایشان هم جزء فقه های سبعه مدینه است. علی ای حال خوب دقت بکنید، تا نیمه های قرن دوم حدیث از زاویه فقاقت مطرح شد، یعنی اگر به یک حدیث نگاه می کردند به عنوان این که یک فقیه او را نقل کرده و تبیی فقهی پشت سرش بود و اما از قرن دوم به بعد و مخصوصاً قرن سوم، از اواخر قرن دوم حدیث جنبه حکایت پیدا کرد، نه فقاقت یعنی از زاویه حکایت حدیث نقل شد. آن تعارض شدید

از این جا شروع شد یعنی در اساس بحث تعارض در وقتی شد که بحث حکایت یعنی طریقت است نه بحث فقاقت که یک نوع موضوعیت توش است، بحث طریقت که شروع شد این بحث تعارض، اختلاف متن، اختلاف نسخه، حدیث تقطیع شد، اینها تماما مال مرحله بعد است. تقسیم حدیث، اقسام حدیث، در میان اهل سنت از اواخر قرن دوم شروع شد، لکن در قرن سوم دیگه شکل گرفت یعنی شکل رسمی به خودش گرفت و از این قرن بود که تدریجا سعی شد یک چارچوب های مشخصی را برای حدیث بگذارند. همان حدیث تعریف معروف اهل سنت که مهمش هم حدیث صحیح بود، بعد حدیث حسن بود، دیگه تقسیمات اصلی و تقسیمات فرعی برای حدیث، همه اینها از قرن سوم شروع شد، شاید مثلا مشهورترین کتابها در این جهت یعنی چون قبلش هم بوده، عده ای می گویند اول ایشان است، نه قبلش هم بوده. کتاب صحیح بخاری باشد که طبق همین ضوابط است. البته راجع به صحیح بخاری این طور نیست که حالا خیلی بین ما ها معروف است که اصح کتاب است، در خود صحیح بخاری هم عده ای از اشخاص و عده ای از خود احادیث محل کلام است، حالا غیر از اشخاصش، عده ای از اشخاص محل کلامند، این کتابی است به نام فتح الباری در شرح صحیح بخاری که انصافا کتاب مفیدی است، شبیه آن را ما در شیعه نداریم متاسفانه. ایشان یک فصل مشبعی مفصل راجع به افرادی که در صحیح بخاری در آن ها طعن شده و سعی کرده جواب بدهد و توضیحاتش را حالا یک وقتی اگر فرصتی پیش آمد عرض می کنم که عده ای از جواب های ایشان هم کافی نیست، درست نیست. حالا چون آن بحث مربوط به حدیث اهل سنت است نمی خواهم وارد بشوم.

علی ای حال خوب دقت بفرمایید، دیگه تقریبا این طوری است و این تعارض از اواخر قرن دوم و اصحاب ما هم از همین وقت، حالا این اجمال اهل سنت بود، اهل سنت هم از همین وقت کتاب نوشتند، آن وقت این بحث را بیشتر به عنوان اختلاف الاحادیث یا اختلاف الحدیث یا علل الحدیث، خوب دقت بکنید، علل جمع علت یعنی بیماری، بیماری هایی که در حدیث هست، مثلا در کتاب الرساله شافعی علل الحدیث هم هست، اصحاب ما همان طور که عرض کردیم از امیرالمومنین راجع به اختلاف حدیثی که از رسول الله نقل شده که حضرت یک راه دیگری غیر از این راه هایی که الان متعارف ما است جواب دادند که سابقا توضیحاتش را عرض کردم و تکرار نمی خواهیم بکنیم.

.....

لکن بعدها مثلاً از خود امیرالمومنین یا مثلاً از امام مجتبی سیدالشهدا یا بعدها فرض کنید به این که حضرت سجاد و امام باقر، ما حدیث در تعارض نداریم، خوب دقت بکنید! آنی که حدیث در تعارض داریم از امام صادق است. هم از احادیث خود ایشان که از شما یک مطلبی می آید خلافتش می آید و هم از احادیث اهل بیت، از امام صادق.

اما تالیف ما در تعارض از امام موسی ابن جعفر است یعنی از شاگردان موسی ابن جعفر سلام الله علیه و حضرت رضا، یونس ابن عبدالرحمن، یکی از عجائب این است که کتاب ایشان، به نظرم فهرست شیخ علل الحدیث آمده، در کتاب مرحوم نجاشی اختلاف الحدیث، ظاهراً کتاب واحدی است، خیلی عجیب است. همین اصطلاح است، ایشان تقریباً معاصر با شافعی است که در کتاب الرساله علل الحدیث را هم دارد. حالا مثلاً شیعه اولین نفراتی هستند که این بحث را باز کردند، علل حدیث را متعرض شدند، این خیلی عجیب است، یک نکته غریبی است واقعا.

ما اولین کسانی که داریم این بزرگان هستند، دو تا کتاب داریم، یکی ایشان است و یکی دیگه هم هست، علل الحدیث خیلی عجیب است در نجاشی اسمش را علل الحدیث برده، یا اختلاف الحدیث، شیخ در فهرست به عکس. نمی دانم حالا سرّ کدام یکی هم درست است و عرض کردیم بعد از قرن سوم و قرن چهارم تدریجاً کلمه تعارض الاخبار است. تعارض یک اصطلاح متاخر است، تعارض یعنی تناقض یعنی اختلاف یک اصطلاح متاخر است و لذا عده ای هم بحث کردند که این کلمه تعارض چرا به این معنا آمده، این از عرض و عرضه کردن است، یعنی چه تعارض باب تفاعل چرا به این معنا آمده. من یک توضیحی را سابقاً عرض کردم که اگر احتیاج بود بعد عرض می کنم.

و خوب دقت بکنید در احادیث ما لفظ تعارض نیامده، در این اخبار علاجیه که آقای بروجردی در مقدمه جامع الاحادیث جمع کردند، مقدمه‌های که ایشان بر جامع الاحادیث نوشتند این زمان خود ایشان چاپ شده، یک قسمتی از کتاب زمان خود ایشان چاپ شده، این جزء آن قسمت هایی است که زمان خود ایشان در باب ۶ مقدمه دارند.

کلمه تعارض را ما نداریم، اصلا در این همه روایاتی که به اسم اخبار علاجیه است در هیچ کدام نداریم، مثلا حدیثین مختلفین، یأتی عنکم حدیثان احدکما یأمر و الآخر ینهی، فقط یک دانه حدیث داریم، همان حدیثی که در عوالی اللئالی است معروف به مرفوعه زراره است در آن جاست، آن حدیث جعلی است، خیلی ضعیف است، ما اصلا هیچ وقت متعرض آن حدیث نمی شویم، فوق العاده آن حدیث ضعیف است. فقط در آن حدیث تعارض هست، کلمه متعارضین و إلا ما دیگه اصلا تعبیر تعارض نداریم.

اصولا عرض کردیم شواهد ما حتی در اهل سنت، حاکی است که این کلمه تعارض از قرن های چهار و احتمالا مثلا توسط اصولی ها بکار برده شده است، کسانی که جنبه های اصولی و این چرا کلمه تعارض را بکار بردند؟ اصلا به جای علل الحدیث یا اختلاف چرا کلمه تعارض را بکار بردند؟ چه نکته ای در آن جا بوده؟ این را هم باید بعد توضیحاتی بدهیم، سابقا یکمی را گفتیم، حالا شاید یک مقداری بحث برای بعد مانده باشد.

علی ای حال عرض شد و بعد از این دیگه بحث اختلاف حدیث و تعارض از وقتی که حدیث روی غلتک حکایت افتاد زیاد شد و این خیلی مشکلات، یعنی بحث اختلاف حدیث یک بحث سنگینی شد، این هم یک نکته کلی.

یک نکته کلی دیگری را عرض کردم در طول تاریخ شیعه، فعلا شیعه را در نظر می گیریم، مبانی کلی اصحاب ما در باب تعارض چهار تاست، این همیشه در ذهن مبارکتان باشد، چهار مبنای اساسی در بین علمای شیعه به طور کلی است:

یک: مبنائی که ما اصطلاحا اسم آن را طرح می گذاریم، به این که اگر تعارض شد یکی را باید طرح کرد، اگر دو طائفه و سه طائفه بود یکی را قبول کرد بقیه را طرح کرد که عرض کردیم شواهد ما نشان می دهد امثال یونس ابن عبدالرحمن قائل به این مبنا هستند.

مبنای دوم کسانی که قائل به جمع اند که باید بین دو تا روایت متعارض حتی المقدور جمع کرد و توضیحاتی را هم سابقا عرض کردم. این مطلب هم در میان اهل سنت بوده، مثل این تعبیر مختلف الحدیث ابن قتیبه دینوری، آن جمع می کند، هم اسماعیلی ها بودند، مثل این کتابی که مال قاضی نعمان است، غیر از دعائم، ارسال ایضاح، آن جا هم جمع می کند و در میان علمای ما، البته این احتمال هست

.....

که عده ای از علمای متوسط ما یعنی قرن سوم و چهارم، حالا سوم بالخصوص مثلاً حسین ابن سعید احادیث متعارض آورده، احتمالاً اینها هم قائل به جمع باشند. اما آنی که ما الان رسماً قائل به جمع داریم شیخ طوسی است در تهذیب و استبصار. مبنای جمع دارد.

مبنای سوم مبنای تخییر است، این مبنای تخییر در حقیقت دو تا ریشه دارد، اشتباه شده و خیال کردند یک ریشه دارد. یک ریشه در حجیت است یعنی می گوید این حدیث هم حجت، آن حدیث هم حجت به حسب ظاهر پس مخیریم یعنی به اصطلاح در مقام اثبات، در مقام حجیت، این رای صاحب کفایه است. صاحب کفایه رایش تخییر است و لذا ترجیح را به قول خودش مستحب می داند.

بله مخالف کتاب و موافق عامه را حجت نمی داند، یعنی به اصطلاح ما اگر موافق کتاب بود بحث مرجح نیست، مقوم حجیت است، یکی بحث مرجح است، مرجح یعنی احدی الحجّتين بر حجت دیگر، ایشان می گوید اگر موافق عامه بود اصلاً مقوم حجیت ندارد، حجت نیست، به استثنای این دو تا بقیه حمل بر استحباب می شود، مثل موافقت مشهور مثلاً که آقایان قائل هستند، این مبنای اول در تخییر.

مبنای دوم مبنای مرحوم کلینی است، ظاهراً کلینی از باب تفویض قائل است، یعنی ائمه حق داشتند در بعضی از مسائل هر دو مطلب را بگویند، هر دو مطلب ثابت است، هم این ثابت است و هم آن یکی. این دو تا مبنا در باب تخییر فرق می کند، سابقاً هم اشاره کردیم، مبنای تخییر پیش اهل سنت هم هست، خیال نفرمایید، پیش اهل سنت هم جمع هست و هم تخییر هست.

مبنای چهارم، این مبنائی است که الان خیلی مشهور است.

یکی از حضار: تخییر از باب تفویض یا از باب حجیت؟

آیت الله مددی: از باب تفویض، صاحب کفایه از باب حجیت، این دو تا مبنا گاهی با همدیگر خلط می شود.

مبنای چهارم مبنائی است که الان مشهور بین اصحاب ما است و این مبنا در حقیقت از زمان علامه بیشتر شروع شد و این مبنائی است که اهل سنت دارند و آن مبنای ترجیح است، اگر تعارض پیدا شد یک طائفه را بر طائفه دیگری ترجیح می دهیم، این مبنای ترجیح تقریباً از قرن هشتم در دنیای ما آمد، در شیعه ما قبلش مبنا را به این صورت نداریم، مبنای ترجیح در حقیقت از قرن هشتم آمد. حتی مرحوم شیخ هم که در کتاب عده متعرض بحث تعارض شده ترجیح را نرفته، طبعاً اصحاب ما بعد از قرن هشتم که قائل به ترجیح شدند خب

دنبال مرجحات هم می گشتند، این روایت عمر ابن حنظله به دردشان خورد چون چند تا از مرجحات تنها روایتی که جامع تقریباً اکثر مرجحات است روایت عمر ابن حنظله است لذا بعد از این زمان یعنی بعد از قرن هشتم بحث اصحاب ما راجع به روایت عمر ابن حنظله خیلی زیاد شد.

یکی از حضار: مبنای تساقط ندارد؟

آیت الله مددی: مبنای تساقط یعنی رجوع به اصول عملی خلاف معروف بین اصحاب ما است یعنی مبنای تساقط تقریباً منتهی می شود مثل مبنای سید مرتضی که اصلاً خبر را حجت نمی دانند. دیگه باید به عدم حجیت برویم، مبنای تساقط اصلاً می گوئیم خبر حجت نیست، اصلاً کلاً بگوئیم خبر حجت نیست.

این نکته حجیت خبر را هم چون یکی از مبانی کلی است این را هم یک توضیحی عرض می کنم تا با اصلاح من یکمی آشنا بشوید. آن وقت ترجیح از زمان علامه به بعد مشهور شد، البته خوب دقت بفرمایید خود مرحوم علامه روایت عمر ابن حنظله را قبول ندارد، این اشتباه نشود.

خود علامه، اولاً عمر ابن حنظله را اصلاً نام نبرده، در رجالش اسم نبرده، یکی دو مرتبه که در تذکره اسم برده آن هم می گوید خبر عمر ابن حنظله. روایت عمر ابن حنظله را ایشان قبول ندارد و بعد هم توش سندش قبلش آن مردک واقفیه است، آن را هم قبول ندارد، آن را تضعیف می کند، در خلاصه در قسم دوم آورده.

پس روایت عمر ابن حنظله اساساً، اصولاً دقت بکنید ما، حالا این را به عنوان امر کلی عرض می کنم، چون چند تا از کلیات است که در این بحث خیلی نافع است.

پس بنابراین خوب دقت بکنید از زمان علامه به بعد بحث ترجیح در ما آمد اما بحث ترجیح در کتب اهل سنت از اول بوده، اشتباه نشود، بحث ترجیح در میان اهل سنت از اول بوده یک.

.....
دو: هیچ یک از اهل سنت در باب ترجیح روایت ندارند، تعبد ندارند. این شیعه است که در باب ترجیح تعبد گرفته، مثلاً روایت عمر ابن حنظله را قبول کرده ترجیح به شهرت گرفته. مثلاً آقای خوئی چون روایت عمر ابن حنظله را قبول ندارند ترجیح به شهرت را قبول نکردند، این ترجیح به شهرت که مثلاً در عبارات اصحاب ما آمده این ها همه بعد از قبول خبر عمر ابن حنظله است، دقت فرمودید؟ این راجع به اجمال این قسمت.

آن وقت اهل سنت مرجحات دارند، زیاد هم دارند، فصیح و افسح، قلت طریق، قلت واسطه، قلت سند، کثرت سند، علو اسناد، ما شا الله شاید من حیث المجموع اگر بخواهیم حساب بکنیم بالای ۱۲۰ تا مرجحات مختلف دارند، تمام هم روی حساب ظن است یعنی اصل مطلب همین بحث انسداد که ما می گوئیم ریشه این بحث در حقیقت مال اهل سنت است، آن ها می گویند چون طریقی به علم نداریم باید هر راهی که ترجیح داده بشود ولو دو درصد، پنج درصد، آن را قبول بکنیم. اصلاً مراد از حجیت ظن این است.

این یک خبری است که دو درصد بیشتر حجیت دارد تا خبر دیگه پس آن را قبول می کنیم، این اصل حجیت مظنه یا حجیت ظن در حقیقت این بوده و این را حسب القاعده گفتند، خوب دقت فرمودید؟ هیچ روایتی در عامه راجع به ترجیح نیامده است. حالا در خاصه آقایان آوردند و اخبار علاجیه را نقل کردند، در عامه اصلاً نیامده یعنی کلاً حسب القاعده است و مراد از حسب القاعده را هم که عرض کردم حجیت ظن است یعنی شما دو درصد، پنج درصد هم بگوئید این خبر قوی تر است این را قبول می کنید و شبیه این هم در میان علمای شیعه بعد از خبر عمر ابن حنظله آمد. خوب دقت بکنید! یعنی عده ای از علمای ما مرجحات را اعم گرفتند از آن مقداری که مثلاً در روایت عمر ابن حنظله یا مجموعه روایات است مثل مرحوم شیخ قدس الله در رسائل که اصطلاحاً به آن تعدی از مرجحات منصوصه می گویند، اصطلاح تعدی این است که از مرجحات منصوصه تعدی بکنیم.

حالا کیفیت تعدیش هم باز اختلافی است، تقریباً می شود این جور گفت چون در روایت عمر ابن حنظله می گوید و دع الشاذ النادر فإن المجمع علیه لا ریب فیه، مراد از لا ریب، لا ریب اضافی است یعنی مجمع علیه نسبت به شاذ پس اگر دو تا خبر داشتیم که احدهما نسبت به دیگری لا ریب فیه است آن را قبول بکنیم، دقت فرمودید؟ چون تعلیل شده. نکته روشن شد؟ چون این تعبیر را همه ندارند.

.....

حالا من یکی از تعابیر را گفتم. چون در آن جا تعلیل شده فإن المجمع علیه لا ریب فیه، پس این طور می فهمیم هر گاه دو خبر داشتیم که احدهما بالقیاس به خبر دیگر لا ریب فیه این را قبول نکنیم، بالقیاس و ما توضیحات کافی دادیم. یک ماه، دو ماه صحبت کردیم، راجع به همین متن، فإن المجمع علیه، صد تا، بیست تا احتمال ذکر کردیم و مفصل توضیح دادیم و عرض کردیم لا ریب فیه حقیقی است، اضافی نیست که این آقایان فرمودند. دیگه توضیح این مطالب چون گذشته، یک مرور کلی به اصطلاح.

پس در این مطلب دقت بفرمایید که در بین اصحاب ما این روایات را ذکر کردند به عنوان مرجحات، البته باز عده ای از متاخرین به این فکر افتادند که اصلا این روایات ناظر به ترجیح نیستند، این ها ناظر به باب حجت، تمییز الحجۃ عن اللاحجۃ است که می گوید در کتابها آمده یا به اصطلاح بنده اینها ناظر به اصل حجیت اند، مقومات حجیت نه مرجحات احدی الحجتین علی الاخری. این دو تا با همدیگر اشتباه نشود. اصلا روایت عمر ابن حنظله ناظر به ترجیح نیست، ناظر به این است که خبری که مجمع علیه است لا ریب فیه، این قبول می شود، جای بحث ندارد، اصلا ناظر به ترجیح نیست. نه این که هر دو حجت اند، این یرجح بر دیگری، نه یکی حجت است و یکی دیگه حجت نیست. اصطلاحا بنده عرض کردم مقومات حجت و آقایانی که نوشتند تمییز الحجۃ عن اللاحجۃ، خب آن هم بد نیست، اینها ناظر به مقومات حجیت اند نه ناظر به مرجحات، این هم یک مطلب کلی که در ذهن آقایان باشد.

اصلا ترجیح تعبد است، این قاعده کلی.

آن وقت یک نکته دیگه هم باز عمومی عرض کردم، من عرض کردم در باب حجیت خبر هیچ مسئله ای در دنیای اسلام، در تمام مذاهب اسلامی و فقههای اسلام به اندازه بحث حجیت خبر تاثیرگذار نیست، ما هیچ مسئله ای نداریم، اصلا به اندازه حجیت خبر دارای اختلافات و اقوال نیست و لذا جمع کردن اقوال هم خیلی مشکل است و خیلی هم بحث اساسی است، حضرات که الان مشغول مطالعات هستید از همین الان باید یواش یواش اتخاذ مبنا بکنید و از عجائب این است که گاهی اوقات یک فقیهی یک مبنائی را می گیرد که یک حدیث حجت نیست لکن به همان حدیثی که طبق مبنای ایشان حجت نیست عمل می کند، این هم هست، الان چهار تا هستند در بخاری مثل عباد ابن یعقوب، در خود بخاری که این عباد ابن یعقوب به اصطلاح خود آن ها جزء غلات تشیع است، اصلا یک نسبت های عجیب

غریبی در تشیع به او می دهند و از عجائب اهل سنت این است که چطور بخاری از او نقل کرده، اصلاً پیش آنها چیز عجیب غریب است که چطور از عباد ابن یعقوب نقل کرده است و الی آخره من نمی خواهم وارد بحث بشوم.

یعنی یک جاهایی است که آدم دیگه توجیه هم نمی تواند بکند یعنی خیلی عجیب و غریب است. مرحوم صاحب حدائق گاهی اوقات به مرحوم صاحب مدارک حمله می کند، چون صاحب مدارک، دقت کنید فقط به حدیث صحیح عمل می کند، به حدیث موثق عمل نمی کند، ایشان گاهی به او طعن می زند که در فلان مسئله به خبری عمل کردی که مال ابن فضال فطحی است، اشکال می کند. راست هم هست، عمل کرده اما به نظر من از دستش در رفته نه این که مبنایش عوض شده است.

علی ای حال شما موردی در فقه ندارید، نه بین شیعه و نه بین سنی در مسئله ای مثل مسئله حجیت خبر بحث کرده باشند، چه به لحاظ کبری و چه به لحاظ صغری یعنی از عجائب این است که به لحاظ صغری هم مشکل دارد، فقط به لحاظ کبری نیست لکن بنده سراپا تقصیر تمام این مبانی علمای اسلام را در سه مبنا جمع کردم که از همان اول ذهنتان را عادت بدهید:

یک مبنا که تا حدی مشهورتر است حجیت تعبیدی خبر است، این خلاصه اش این است که شارع مقدس بوجه من الوجوه ما را متعبد ساخته که به یک خبر خاصی عمل بکنیم. عرض کردیم معیار در حجیت تعبیدی این است که شارع می آید برای خبر معیار قرار می دهد مثل خط کش، هر چه واجد آن معیار بود حجت و إلا فلا. مثل خط می کشد، هر چه این ور خط است حجت و هر چه آن ور خط است حجت نیست، این را اصطلاحاً حجیت تعبیدی می گوئیم، حجیت تعبیدی معیار دارد. هر وقت معیار آدم حجیت تعبیدی است.

وجه دوم که شاید مشهورتر بین اصحاب ما و عده ای از مذاهب، مذاهبی که عادتاً در اسلام منغلق اند یعنی به خودشان وابسته اند مثل تا حدی زیدی ها، اسماعیلی ها از ما هم منغلق ترند، چون فقط به یک کتاب واحد عمل می کنند، دعائم الاسلام. حالا آن ها کنار، آن غیر طبیعی است.

اما اینهایی که خوارج، در یک محدوده خاصی عمل می کنند که اصطلاح امروز ما اباضی ها به اصطلاح و زیدی ها، زیدی ها نسبت به مذاهب دیگه یکمی بازند، باز نگاه می کنند یا خود امامیه شیعه. عادتاً در این مذاهب بیشتر تلقی به قبول حساب می شود، خوب دقت

.....
کردید؟ این مذاهبی که محدود است مثلاً شما در نزد اهل سنت حدیثی اگر صحیح است فرض کنید کسی که موثق است شافعی است، آن که حنفیه هم هست عمل می کند، به توثیقات شافعی عمل می کند یا مثلاً به توثیقات حنبلی. از مذهب موثق و مذکی سوال نمی کنند ولی ما سوال می کنیم، ما مثلاً می گوئیم علمای ما او را توثیق کردند یا علمای اهل سنت او را تضعیف کردند؟ علمای ما... همین سکونی را خب عده ای از علمای ما از معاصرین او را توثیق می کنند، اهل سنت بالاتفاق، من در میان آنها مخالف ندیدم، بالاتفاق او را کذاب می دانند، هیچ تردید در او ندارند اما در بین علمای ما عده زیادی از علما او را توثیق می کنند، مثل آقای خوئی او را توثیق هم می کنند، اضافه بر این که تضعیف نمی کنند.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید، یک مذهب اول حجیت تعبیدی است. مذهب دوم حجیت حسب شواهد و قرائن است. مذهب سوم عدم حجیت، این دو تا مذهب گاهی با هم خلط می شود، اینها را خلط نکنید، این سوالی هم که ایشان فرمود به خاطر سوال ایشان این مبنا را توضیح دادیم. این سه تا مبنا در ذهنتان باشد:

مبنای اول حجیت تعبیدی، مراد از حجیت تعبیدی یعنی یک معیار داده می شود مثلاً اهل سنت معیار را عدالت می دانند، به آیه مبارکه *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ،* گفتند اگر عادل باشد شارع تعبد کرده، تعبداً شارع گفته عادل بود قبول بکنید.

یکی از حضار: یعنی وثاقت راوی؟

آیت الله مددی: نه خیر، عدالت.

و لذا از قرن سوم که عرض کردم حدیث شکل گرفت پیش اهل سنت این جوری شکل گرفت، کل حدیث *یرویه عدلٌ ضابطٌ عن مثله* *إلی آخر الاسناد من غیر شدوذ و لا عله*، این دو تا قید را هم زدند، این تعریف حدیث صحیح پیش اهل سنت روی مبنای حکایت نه فقاقت است. روی مبنای حکایت است.

و من مفصل توضیح عرض کردم چون مبنای اهل سنت عوض شد عده ای از احادیث که قبلاً در لسان فقها بود یواش یواش حذف شد، این را خوب دقت بکنید، یا حذف شد یا بالاخره با اتعاب نفس قبولش کردند، مثالش همین حدیث لا ضرر، این حدیث لا ضرر در موطا

مالک است، خب مالک امام اهل مدینه است دیگه، از آن بالاتر که نمی شود، ایشان لا ضرر را از پیغمبر نقل می کند، بخاری که بعد از مالک است، بخاری ۲۵۶ است، مالک ۱۶۷ است، از نود سال دو سال کمتر. بخاری گفته نه این حدیث را قبول نمی کنیم.

ببینید مالک امام مذهب قبول کرده، چرا؟ چون مالک به لحاظ فقهی قبول کرده، جناب بخاری آمده به لحاظ حدیثی، گفته این شخصی که شما اسمش را عن النبی آوردید لم یدرک رسول الله، این حدیث مرسل است، ببینید! روی ضوابط رفت. دقت کردید؟ المومنون عند شروطهم را بخاری قبول نکرده، إن الله تجاوز عن امتی عن خطاءها، بخاری حدیث رفع ثلاثی را که اهل سنت دارند قبول نکرده و إلی آخره، من نمی خواستم اینها را شرح بدهم. اینها احادیثی اند که در کتب اهل سنت خیلی هم مشهورند، در قرن دوم و اول که فقها بودند مشهور بودند، بعد که به حکایت رسید توش خدشه شروع شد، این خیلی مهم است. تاریخ حدیث در دنیای اسلام، در اهل سنت و بعد در شیعه کاملاً تاثیرگذار است. روشن شد؟

یکی از حضار: این که در تعریف شذوذ و علت را می آورند این دیگه خروج از تعبد و ورود به شواهد نیست؟

آیت الله مددی: نه، یعنی اضافه کردند قیودی را در این که تعبد داریم. چون در آن ها در تعبد به خبر صحیح بعضی هایشان خیلی بالا رفتند، مثل ماها نیستند، چون آقای خوئی دیدم در این مصباح نوشته کسی قائل نیست که مثلاً خبر اگر آمد صحیح هم باشد این حکم الله واقعی است، از این هم بالاتر رفتند، می گویم آقای خوئی می گوید کسی نمی گوید حکم الله واقعی نیست اگر خبر صحیح هم باشد، ابن حزم در الاحکام می نویسد اگر خبر صحیح باشد حکم آیه قرآن دارد و لذا آیه شاملش می شود، إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون، از آن هم بالاتر.

یکی از حضار: روایتی برای بحث شذوذ دارند؟

آیت الله مددی: نه، بحث شذوذ و علت خودشان بحث دارند که اینها کی اضافه شد و چرا اضافه شد؟ دیگه اگر بخواهم وارد آن خصوصیات بشویم از بحث خارج می شویم.

پس این ضابط، مرحوم شیخ طوسی اولین شخصی در دنیای شیعه است که بحث حجیت خبر را دارد، لکن ضوابط خیلی روشن ندارد. حجیت خبر در شیعه از قرن هشتم توسط علامه است. اولین شخصی که در دنیای شیعه ضوابط مثل اهل سنت، آنها در قرن سوم و ما در قرن هشتم، و طبیعتا در شیعه مشکل درست کرد، واضح است دیگه. چون کتاب کافی و کتاب فقیه در قرن چهارم نوشته شده، تهذیب در قرن پنجم نوشته شده، مقنعه شیخ در قرن چهارم، پنجم، یعنی فقه ما نوشته شده، حدیث ما نوشته شده، تنظیم شده، علامه معیار آورده، طبق معیارهای علامه مطابق در نمی آید و طبیعی هم بود. در کتاب کافی هست طبق معیار علامه ضعیف است و اِلٰی آخره. اما اهل سنت چون فقاہت تا قرن دوم بود، قرن سوم سریع به حدیث رفتند، خیلی مشکل زیاد نبود، الان عرض کردم مشکل پیدا شد، لا ضرر را فقهایشان داشتند اما وقتی به حدیث آمد گفتند نه آقا ضعیف است. خوب دقت بکنید اما چون فاصله زمانی زیاد نشد مشکل درست نشد اما علامه که آمد مشکل درست کرد.

مبنای علامه را هم عرض بکنم، یکی یکی مبانی را عرض بکنم: کل خبر یرویه عدلٌ امامی عن مثله اِلٰی آخر الاسناد، این هم مبنای علامه است.

آن وقت معروف این است که علامه خبر موثق را قبول نمی کند لکن در جایی دیدم فعلا نمی توانم به علامه نسبت بدهم لکن بعید نیست این نسبت درست باشد، خبر موثق را قبول می کند اگر آن شخص جزء اعلام باشد، فرض کنید مثل ابن فضال. مثلا این داود ابن حسین را گفتند واقفی، جزء اعلام واقفیه نیست، خبر این را قبول نمی کند اما اگر ابن فضال باشد چرا، چون درست است که جزء فطحیه است اما جزء اجلاء است، جزء بزرگان است، قبول می کند، این دو تا.

سه: خبر حسن، کل حدیث یرویه امامیٌ ممدوح عن مثله اِلٰی آخر الاسناد، این را گفته حدیث حسن، حسن را اگر معارض نداشته باشد قبول می کند. چون مبانی علامه کاملا واضح است من برایتان امروز واضح بیان کردم. مبنای علامه در قبول خبر این سه تاست: خبر صحیح: کل خبر یرویه عدلٌ امامی عن مثله اِلٰی آخر الاسناد، این را مطلقا قبول می کند.

.....
دو: خبر موثق که در آن یک کسی غیر امامی باشد، حالا سنی باشد یا واقفی باشد، فطحی باشد، این را قبول می کند اگر آن شخص از اجلاء باشد.

سه: خبر حسن که امامی ممدوح باشد، تعدیل نشده، توثیق نشده اما ممدوح است، آن را قبول می کند اگر معارض نداشته باشد. این را در کتاب مختلف زیاد دارد، لذا آنه حدیث حسن و لا معارض له، این را من خودم دیدم، آن یکی را از جایی اما این را در کلمات علامه دیدم.

خوب دقت بکنید علامه منشا این تغییر در شیعه شد و از همین زمان که بحث تبعیدی حجیت خبر مطرح شد بحث تعارض هم مطرح شد، ترجیح مطرح شد.

یکی از حضار: در خبر حسن عن مثله خیلی چیز ندار؟ چون حتما لازم نیست همه عن مثله باشد، یک نفر هم باشد.

آیت الله مددی: بله حداکثرش را عرض کردم، لازم نیست همه عن مثله باشد، امامی ممدوح واحد هم کافی است، بقیه اش هم ثقات باشد.

و خوب دقت بکنید اولین شخصی که در فقه عملا احادیث را ارزیابی کرد علامه است. ما قبل از علامه نداریم، مثلا شیخ طوسی بحث حجیت را آورد اما این کار را نکرد اما علامه دارد روی الصدوق فی الصحيح، روی الصدوق فی الحسن، روی الشیخ فی الصحيح. این را علامه دارد. علامه هم مانی اصولیش را آورد، هم قواعد کلیش را تخریج کرد و هم تطبیق در فقه کرد، قبل از ایشان ما نداریم. در شیعه اولین شخص ایشان است. طبعاً خوب دقت بکنید، انصاف قصه من کرارا عرض کردم این بنایی که علامه گذاشته، یک کتاب رجال مختصری هم دارد، دیدید شاید خیلی مختصر است، تازه این هم دو قسم است، نصفش ثقات است و نصفش عمل می کند، این به درد انصافش عرض کردیم بعد از علامه هم مناقشاتی با ایشان شروع شد که اشد آنها را اخباری ها انجام دادند، البته مناقشات اخباری خیلی تند است، بی ادبی به کار بردند، بحث علمی نباید باشد اما انصاف قصه این است که راهی را که علامه برای تقسیم حدیث و تنويع حدیث با واقعیت شیعه و زحمات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و میراث های حدیثی شیعه سازگار نیست، نمی سازد. این هست، این

واقعیت را باید قبول کرد، یعنی کتاب علامه فوقش به اندازه بیست درصد احادیث اهل بیت را بتواند جواب بدهد و زیاد خارج می شود، خارجیش خیلی زیاد است و نمی شود این را قبول کرد.

البته عرض کردم عکس العمل های متفاوتی انجام شد، مثلاً شهید ثانی گفت اگر ضعیف باشد و عمل اصحاب باشد، جابر و کاسر، و این حرفها، همه اینها بعد از علامه است، اصلاً جابر و کاسر بعد از علامه است، ما قبل از علامه نداریم، اشتباه نشود. تمام این بحث ها بعد از علامه است. انصافاً این راه هایی هم که این ها رفتند خوب است، این ها تقریباً ۲۵ درصد اما مجموعاً شاید ۴۵ درصد احادیث را جواب بدهد با جابر و کاسر، اخباری ها که بعد از این در قرن یازدهم آمدند اینها دیگه خیلی تند رفتند. روی تقریباً صد در صد رفتند، چرا صد در صد می گویم؟ چون اخباری ها هم یک اختلافی بینشان هست، رای مشهور بین اخباری ها، اخباری هم قائل به حجیت تبعدی اند، خوب دقت بکنید، اخباری ها هم قائل به حجیت تبعدی اند لکن معیار پیش اخباری ها:

کل خبر یوجد فی احد الكتب المشهورین فهو حجة، روشن شد؟ معیار حجیت وجود در یک کتاب مشهور است. آن وقت مراد از کتاب مشهور هم اصطلاحاً یعنی این که اولاً مولف کاملاً شناخته شده باشد، این کتاب را اصحاب به او نسبت دادند، نسخش هم فراوان باشد که احتیاج به سماع مثلاً قرأت علی فلان و اجازه نداشته باشد، مراد این است. حالا فرض کنید مثلاً کتاب من باب مثال فقه الرضا نه، کتاب های مشهور نه، دعائم الاسلام جزء کتاب های مشهور نبود، دیگه حالا شرح مبنای اخباری ها هم خودش احتیاج به توضیحاتی دارد که الان. عده ایشان توسعه بیشتری دادند لکن آن مبنایی که قابل قبول است فی احد الكتب المشهوره، این مبنا را اگر می خواهید پیدا بکنید در کتاب وسائل جلد ۱۸ چاپ قدیم، چون چاپ جدید را من سابقاً تدریس و بحثان چاپ قدیم بوده ۱۸ کتاب القضا است، اول کتاب القضا را نگاه بکنید، یا باب ۹ است یا باب ۱۱، ایشان معیار حجیت را آن جا آورده، اول اول مقدمات قضا. معیار همین است، یوجد فی احد الكتب المشهوره

پس بنابراین و بعدها مثل آقای خوئی، این ها این طور، آقای خوئی کل خبر راویه ثقةً یرویه عن مثله إلى آخر الاسناد، این هیچ قید ندارند. نه عدالت توش دارد، نه امامی بودن توش دارد. البته آقای خوئی معتقد به این هستند که خبر ثقة تبعدی شرعی داریم لکن زیر

بنای این تعبد شرعی سیره عقلائی است، شارع سیره عقلائی را امضا کرده، این هم روشن شد چی می خواهم بگویم؟ زیر بنایش سیره عقلائی است، شارع سیره عقلا را امضا کرده.

عده ای هم قائل به خبر ثقه و حجیت خبر ثقه هستند، به خاطر این که در روایات آمده، این یک روایت خیلی معروفی است یعنی معروف در کتاب کافی در آن روایتی که به احمد ابن اسحاق می گوید، سمعتُ امام عسگری و امام هادی، امام هادی راجع به پدر، عثمان ابن سعید و امام عسگری راجع به پدر و پسر. العمروی و ابنه، عمروی یعنی عثمان ابن سعید، پسرش هم محمد ابن عثمان. این روایت مفصل صحیح هم هست، صحیح اعلائی هم هست، قرب اسناد هم دارد، خیلی شواهد و ثوق زیاد دارد این حدیث. در کتاب کافی است، در کتاب الحجة کافی آمده. عرض کنم که در آن جا دارد که العمروی و ابنه ثقتان فما ادّیا فعنی، فاسمع لهما و اعطهما فإنهما ثقتان المامونان، عده ای از این راه، روشن شد؟ این دو تا مبنا اختلاف دارند، سرّ این چون نکات فنی دارد، حجیت خبر ثقه یکی هم این و یکی هم مرحوم نائینی، از آن حدیث لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقتنا، ایشان به این هم تمسک می کند، و کذلک مرحوم نائینی به این روایتی که در کشی آمده که افیونس ابن عبدالرحمن ثقةً آخذ عنه معالم دینی، قال نعم.

یعنی دو سه تا روایت آمده که در آن کلمه ثقه آمده و تعبد، پس عده ای از علمای ما خبر ثقه را به خاطر این تعبد قبول کردند، روشن شد؟ عده ای هم مثل آقای خوئی معتقدند سیره قطعی عقلا بر حجیت خبر است و این سیره را شارع امضا کرده است.

یکی از حضار: این ثقه بودن و امامی بودن مفروض در روایت است یعنی هر ثقه که نیست، امامی ای که ثقه است. یعنی درباره امامیه حرف می زند.

آیت الله مددی: خب یک بحثی هم هست که یک وقتی هم در همین بحث تعارض ما مطرح کردیم، که حالا حال تکرارش را نداریم، اصلا کلمه ثقه در نجاشی هم محل کلام است، آقای خوئی و دیگران ثقه را به معنای متحرز عن الکذب گرفتند الان هم همین طور در ذهن است، گفته شده متحرز عن الکذب و امامی، همین که ایشان فرمود. گفته شده متحرز عن الکذب و امامی و عدلاً ضابط و إلی آخره، دیگه حالا من نمی خواهم احتمالاتی که در کلمه ثقه در نجاشی وارد شده را من توضیحاتش را عرض بکنم.

علی ای حال این که در این سه تا حدیث ثقه به چه معناست احتیاج به شرح دارد و برای یک وقت دیگر باشد ان شا الله چون الان بحث ما نیست.

پس مبنای اول حجیت تبعدی روشن شد و چند تا مبنا را هم عرض کردم، مبنای اهل سنت و معیاری که اینها گفتند، معیاری را که علامه و شهید ثانی در درایه دارد، شهید ثانی هم همان مبنای علامه است، آن من غیر شذوذ و لا علة را نیاوردند، همین که شما اشکال کردید می گویند اگر تمسک به آیه نباء است شذوذ و علت دیگر مهم نیست، من غیر شذوذ، علمای شیعه از قرن هشتم به بعد که تعریف حدیث صحیح را آوردند این کلمه من غیر شذوذ را نیاوردند، اهل سنت دارند، این دو تا مبنا با همدیگر خلط نشود چون متاسفانه من در خیلی از جاها دیدم خلط شده، اشتباهاتی پیش آمده. این هم راجع به این مبنا.

پس ما الان چهار مبنا را در باب حجیت خبر گفتیم، این ها حجیت تبعدی خبر است، مبنای اهل سنت را عرض کردم، مبنای علامه به بعد را عرض کردم، مبنای اخباری ها و مبنای مثل آقای خوئی و کسانی که قائل به حجیت خبر ثقه هستند، حالا می خواهد امامی باشد یا نباشد، این چهار تا مبنا.

در مقابل این مبانی، حالا مبانی دیگر هم که هست، یک مبنا هست که نه خبر را با قرائن، مثلاً وثاقت راوی یکی از قرائن است، موافقت کتاب یکی از قرائن است، مخالفت سنت یکی از قرائن است، وجودش در کتاب مشهور یکی از قرائن است، عادل بودن یکی از قرائن است، ضابط بودن یکی از قرائن است. همه اینها را قرینه گرفتند، عمل اصحاب یکی از قرائن است. به خبر عمل می کنیم با قرائن. این مبنای دوم.

مبنای سوم اصلاً خبر حجت نیست، مبنای سیدمرتضی این است، اشتباه نشود، با دوم اشتباه نشود. یعنی چه خبر حجت نیست، ولو در کتاب مشهور باشد و اصحاب هم عمل کرده باشند خبر بما هو خبر حجت نیست، اگر هم اصحاب به آن عمل کردند به تلقی اصحاب حجت است، یعنی مرحوم سید مرتضی و کذلک متکلمین بعد از ایشان و عرض کردیم بعید نیست که اصولاً مشهور بین علمای شیعه همین بوده، اهل سنت هم لذا اشکال می کنند. عرض کردم در کتب اصول اهل سنت اگر مراجعه بفرمایید وقتی می خواهند در بحث

حجیت خبر وارد بشوند می گویند که روافض منکر حجیت خبرند، اصلاً ماها را، شیعه را جزء منکرین حجیت خبر قرار می دهند، این ناظر به این است، این مبنای سیدمرتضی مبنای سید نیست. خلاصه اش این است که آن راه ما برای رسیدن به احکام شریعت در مذهب شیعه تلقی اصحاب است. روشن شد؟

یعنی اگر این تلقی مطابق با خبر هم بود به خبر عمل نمی کنیم، به تلقی عمل می کنیم لذا خبر دلیل لفظی نیست، بر فرض هم خبر باشد، حکم دلیل لیبی را پیدا می کند، آن نکته اساسی تلقی است، خبر ولو صحیح السند هم باشد جدا باز خبر بما هو خبر حجت نیست، راه رسیدن به احکام آن تلقی اصحاب است ولو کاملاً حدیث ضعیف باشد، اصلاً حدیث نباشد. و لذا سید مرتضی دائماً در همین انتصار، اصلاً روایت را نمی آورد، حالا شاید لطیف تر این باشد این امالی سید مرتضی که البته املاء است، خودش ننوشته، املاء فرموده، در بعضی جاها دارد روی عن ابی عبدالله، روی عن رسول الله، روی می گوید، فقد رووا عن رسول الله. اما می خواهد یک معنای لغوی که مثلاً فرض کنید صحیح به این معناست، می گوید حدیثی فلان عن فلان، سند می آورد، برای لغت سند می آورد، در همین امالی برای معنای لغوی سند می آورد، حدیثی فلان عن فلان، لکن برای حدیث عن رسول الله سند نمی آورد. این شاید تعجب بکنید، این هم مبنای ایشان. آن حدیث را قبول می کند که تلقی به قبول شده، سند داشته باشد یا نه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين